

تاریخ ادبیات در ایران

تالیف ذبیح‌الله صفا. جلد پنجم از آغاز سده دهم تا میانه
سده دوازدهم هجری. بخش اول (جلد + ۶۲۳ صفحه)
شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. تهران. ۱۳۵۵.

تصور نمی‌رود در میان علاقه‌مندان بزبان و ادب فارسی کسی باشد که تاکنون با دوره «تاریخ ادبیات در ایران» تالیف جناب آقای استاد ذبیح‌الله صفا آشنا نشده باشد. با اینهمه اکنون که طبع «بخش اول از جلد پنجم» این کتاب فرصت این قلم‌فرسایی را بنگارنده داده است باختصار یادآور می‌شود که «جلد اول» ازین دوره که از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی را معرفی می‌کند در ۷۳۰ صفحه، نخستین بار در سال ۱۳۲۲ در شمار انتشارات «ابن‌سینا» بطبع رسید و از آن پس تاکنون چهار یا پنج بار دیگر بوسیله آن ناشر و هم در «مؤسسه انتشارات امیرکبیر» طبع شد. جلد دوم که مربوط به میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هشتم هجریست نیز برای بار نخست در سال ۱۳۲۲ در ۱۱۳۰ صفحه توسط «ابن‌سینا» و پس از آن یکی دو چاپ دیگر بوسیله همان ناشر و چاپهای چهارم و پنجم در جزو انتشارات «امیرکبیر» طبع و نشر شد. جلد سوم کتاب که از اوائل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری را دربرمی‌گیرد در دو بخش و بر رویهم بالغ بر ۱۴۰۰ صفحه در سال ۱۳۵۲ در شمار انتشارات دانشگاه تهران نشر یافت و سپس یکسال بعد بخش اول آن بطبع دوم رسید. جلد چهارم که از پایان قرن هشتم آغاز می‌شود و تا اوایل قرن دهم را دربردارد، بسال ۱۳۵۶ در مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران در ۶۰۷ صفحه طبع و نشر شد.

یادآوری این نکته نیز در اینجا ضروری است که جلدهای اول و دوم تاریخ ادبیات با همه تفصیل و گسترش از همان آغاز طبع و نشر، کتاب درسی دانشکده‌ها و مدرسه‌های عالی ادبیات شد و سالهای سال تدریس گردید اما در سالهای اخیر که جلدهای سوم و چهارم آن بزیور طبع آراسته آمد، چون روزافزونی گرفتاریها و تنگی حوصله وقت و اطلاع بدانشجویان مجال آموختن همه مطالب این دوره کتاب را نمیداد، ابتدا مؤلف خود از جلد اول و دوم خلاصه‌یی درخور حوصله دانشجویان فراهم آورد که در سال ۱۳۵۵ چاپ شد و در سال ۱۳۵۷ بطبع دوم رسید. و بدنبال آن این بنده خلاصه بخش اول و دوم از جلد سوم را زیر نظر استاد فراهم نمود که در اسفند سال گذشته طبع و نشر گردید و کتاب درسی دانشجویان دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی شد و خلاصه جلد چهارم که فراهم آمده است ان‌شاءالله در آینده نزدیک بضمیمه تلخیص جلد پنجم نشر خواهد شد. این دوره جدید که تلخیص متن اصلی کتابست برای تمایز از دوره کامل بنام «تاریخ ادبیات ایران» خوانده شده است.

بخش اول از جلد پنجم که مشتمل بر خلاصه وضع سیاسی، اجتماعی، دینی، دانش‌ها و کلیات مربوط بزبان و ادب و شعر فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده

دوازدهم هجریست بضمیمه بخشهای دوم و سوم آن - که کار تألیف و تنظیمش انجام یافته لیکن بسبب برخی نارسایی‌های فنی هنوز بچاپ داده نشده است - جلد پنجم ازین دوره نفیس تاریخ فرهنگ و ادب ایران بعد از اسلام را فراهم می‌سازد.

شیوه کار استاد صفا در تألیف جلد پنجم همانست که در جلدهای پیشین بوده و خود در مقدمه‌یی که سی سال پیش ازین بر جلد اول کتاب نوشته در باره آن توضیح داده است. ویژگی کتاب از حیث فصل‌بندی آن و تقسیم هر مجلد به «بخش» و «فصل» و «بهره»، بنحوی که درین جلد و نیز در جلدهای پیشین بنظر خوانندگان رسیده است، ناشی از اعتقاد استاد است بر اینکه «در نوشتن تاریخ ادبیات هر دوره، نخست باید مقدمات آشنایی با محیط فکری و سیر افکار و اندیشه‌ها و اعتقادات و داشته‌های آن دوره را فراهم آورد پس آنگاه به معرفی آفرینندگان اثرهای ادبی و ارائه بیان نمونه‌های آثار آنان پرداخت، چه ادب فن بیان عقاید و افکار و عواطفست و علوم ادبی دانشپایست که تحصیل این مقصود را بهتر می‌سازد. اما این عقاید و افکار و عواطف که موضوع نظم و نثر و پدیده‌های ادبیست تابع محیط مادی و معنوی دوره خود می‌باشد و بهیچ روی از آن مستقل و جدا نیست. فی‌المثل در بررسی علت‌های ترقی یا انحطاط افکار و اشعار حماسی یک دوره حتماً باید وضع سیاسی و اجتماعی و دینی آن عهد را مورد مطالعه قرار داد، زیرا این اوضاع است که می‌تواند یک ملت را بجانب مفاخرت‌های نژادی و بیان افتخارهای باستانی و قهرمانی و ملی سوق دهد و یا از آن باز دارد.»^۶

بهرحال بخش اول از جلد پنجم در مجموع دارای «هجده» + ۶۳۳ صفحه و مشتمل بر پنج فصل است.

فصل اول که به بررسی وضع سیاسی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری اختصاص یافته است از تحلیل وقایع مربوط به پادشاهی شاه اسمعیل صفوی (۹۳۰ هـ.) آغاز می‌شود و پس از آن درباره جانشینان آن پادشاه، علت‌های انقراض سلسله صفویه و چگونگی حکومت یافتن افشاریان سخن گفته می‌شود و در ادامه فصل روابط ایران با دولت‌های عثمانی، گورکانیان هند، ازبکان و دیگر دولت‌های خارجی و تأثیر همه این امور بر ادب فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مطالب این فصل بر رویهم ۵۹ صفحه از کتاب را پر کرده است.

فصل دوم که عنوان آن «نگاهی به وضع اجتماعی ایران از سده دهم تا میانه سده دوازدهم» است از صفحه ۶۰ تا ۱۳۱ کتاب را دربر گرفته و با بحثی زیر عنوان «ترسیم کلی اوضاع» آغاز شده است. آنگاه در باب «تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی، ارزش تاریخی دولت صفوی، روایی کار اقتصاد و آبادانی، ثروت‌های بزرگ، سرگرمی‌ها و جشنها و همگروهی‌ها، مفسده‌های زمان، ناسازگاری سرخ کلاهان، رفتارهای ناهنجار، خونریزی و کشتار خویشاوندان، خوی‌گری‌های زیان‌آور و توان‌یابی

فرهنگ تازی» سخن گفته شده است و عنوان مبحث پایان بخش این فصل «امتداد غلبه ترکان» است. مطالب این فصل علاوه بر ارزش والای پژوهشی آن، عمده دارای جاذبه خاصی است و طرح مطالب در نوع خود تازه و توأم با ظرافت طبع و حسن انتخاب است. فصل سوم کتاب (ص ۲۲۸-۱۳۳) به بررسی وضع دینی ایران در عهد یاد شده اختصاص دارد و عنوان مبحث‌های عمده آن اینچنین است: وضع کلی دین‌ها و مذاهبها، گفتاری درباره تشیع و قیام‌های شیعه تا پیش از عهد شاه اسمعیل، قیام صفویان صفوی، مرتبه والای مرشد کامل و اعتقاد قزلباشان به آنها، خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع، تعصبهای مذهبی، عالمان دین و نفوذ و خوی و کردار آنان، انقطاع از پیوندهای ملی، رخنه‌هایی در تشیع و در نفوذ عالمان مذهبی، موضوع خلافت، تصوف و صوفیان.

فصل چهارم به مطالعه وضع علوم در یکصد و پنجاه سال اختصاص دارد و بعد از فصل پنجم (که اساسی‌ترین فصل تاریخ ادبیات بحساب می‌آید) عمده‌ترین سهم و ارزش را داراست و در واقع مقدمه‌یی است برای ورود در فصل پنجم. درین فصل ابتدا بحثی کلی پیرامون «وضع عمومی علوم، زبان علمی و مدرسه‌ها و مراکزهای تعلیم» آمده است. سپس بررسی دانشهای دینی آغاز گردیده که عنوانهای عمده آن چنین است: مراکز تجمع طالبان علوم شرعی، تدوین نهایی دانشهای مذهبی شیعه، ملیت عالمان شرع، قرآوت و تفسیر قرآن، نیایشنامه‌ها، علم حدیث، فقه و اصول و کلام. قسمت دوم ازین فصل سهم دانشهای عقلی است. درین مبحث ابتدا درباره انحطاط علوم عقلی در عهد مورد مطالعه و موضوعات آن علوم بحث می‌شود آنگاه کلیاتی را درباره «منطق» و «حکمت» می‌خوانیم و سپس درباره حکیمان و حکمت‌شناسان معروف مانند قاضی میبیدی، غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی، شمس‌الدین خفری، مصلح‌الدین لاری، میرزا جان باغ‌نوی، میرداماد، میرفندرسکی، آقا حسین خوانساری، آقا جمال خوانساری، ملا مسیحای شیرازی، میرزا محمد شروانی، تجلی، صدرالدین شیرازی، شمسای گیلانی، فیاض لاهیجی، فیض کاشانی، قاضی سعید قمی و ملا رجبعلی تبریزی. بطور مجزا و نسبتاً مفصل سخن بمیان آمده است. بعد از حکیمان نوبت به ریاضی‌دانان می‌رسد و درباره احوال و آثار برخی از عالمان این علم چون میرم چلبی، عبدالعلی بیرجندی، شمس‌الدین خفری، غیاث‌الدین منصور، دانشمند ابیوردی، مظفر کتابادی، محمد باقر یزدی و بهاء‌الدین عاملی اطلاعات مفید و ممتعی داده شد است. پژوهش در وضع دانشهای ریاضی در قلمرو گورکانیان هند و سپس تحقیق در دانشهای موسیقی، پزشکی و داروشناسی عنوان مبحث‌های بعدی این فصل است و در ضمن آن خواننده با شرح احوال و آثار سلطانعلی گوناپادی، یوسفی هروری، نورالدین شیرازی و شاه‌ارزانی از میان پزشکان، و محمدبن یوسف هروری، حکیم شفایی، عماد طبیب، کمال‌الدین گیلانی، حکیم مؤمن، محمدهاشم تهرانی و نظام‌الدین احمد از جمع داروشناسان آشنا می‌شود. قسمت سوم از فصل چهارم به بررسی دانشهای ادبی تخصیص یافته و مؤلف آنرا بدو جزء تقسیم کرده است. جزء اول دانشهای ادبی فارسی و جزء دوم دانشهای

و در فوت محمدشاه طفلی مکتبی بوده است که چند سال از سلطنت ناصرالدینشاه را به تحصیل علوم روز اشتغال داشته و در بیست و دو سالگی که خود را به حسام السلطنه معرفی و مشغول کار شد، چند سال از سلطنت ناصرالدین شاه گذشته بود، پس او در ابتدای جوانی بود نه در روزگار تمسنه. کوشندگان از تمایلات فرهنگی نویسنده که متأثر از محیط اجتماعی است یاد کرده‌اند و می‌نویسند: «گرچه خلاف دشمن و دوست نه از ایشان که از اوست، مع‌هذا، التدبیر نصف‌العیش، هل و گل جای خود را دارد و دل‌ستانی و بازگردانی خلاف، مقام خویش». غرض از این جملات چیست؟

بهر حال در مقدمه سیمای حسین‌قلی‌خان برای خواننده ترسیم نمی‌شود.

برای شناخت طوایف از کتاب «مردم شناسی ایران» تألیف آقای هنری فیلد استفاده شده است. اثر آقای فیلد مطابق موازین علمی مردم‌شناسی تنظیم نشده است و ارزش زیادی ندارد. ضبط اسامی طوایف و تقسیمات درونی آنها همراه ترجمه‌های بسیار ضعیف از جانب آقای دکتر فریاد فقط خواننده را گمراه می‌کند. گاهی برای شناخت طوایف از مردم شناسی جسمانی استفاده کرده است ولی البته از میان مهاجران طوایف و در نقاطی غیر از محل سکونت آنها، برای توضیح اماکن نیز از فرهنگ جغرافیایی ایران استفاده شده است. از زمان تألیف این فرهنگ تاکنون تقسیمات سیاسی و اجتماعی ایالت و شهرهای ایسران تغییرات فراوان یافته است. نقطه‌ای را قصبه نوشته‌اند که اینک شهری مهم و پرجمعیت است.

من این یادداشتها را در مسافرت و حین اقامت در یکی از بخشهای کرمانشاهان نوشته‌ام و بواسطه دوری از یادداشتهای ضروری و کتابخانه، فقط بعضی از اشتباهات را تنظیم کرده‌ام و با پوزش از کوشندگان محترم و اطالاة کلام بطور اجمالی به عرض می‌رسانم که:

در مقدمه نوشته شده است که زکی‌خان زند بدست دوتن از سردارانش کشته شد در صورتی که بوسیله خانعلی مافی رئیس قراولان خاصه بهمدستی چند نفر قراول مافی به قتل رسید. قراولان تحت ریاست خانعلی ابتدا طنابهای چادر را بریدند تا چادر روی سرش خراب شود و نتواند از تفنگ و شمشیر استفاده کند آنگاه او را با چادر به گلوله بستند و کشتند و رضاخان مافی سر از تنش جدا ساخت.

صفحة ۴۶، سطر ۱۵ جلد دوم، کلمه «تفسیر» را بایستی «تفصیل» نوشت زیرا می‌گوید: آن دو نفر درویش به شهر آمدند و تفصیل را به حاج حسن‌خان نقل کرده‌اند. صفحه ۶۳، سطر نوزدهم جلد اول: «قیمت آنها را نزد حاجی آقا حسن وکیل عثمانی بفرستید»، حاجی حسن آقا وکیل‌الدوله انگلیس بود. پدرش حاج خلیل آقا عرب از مهاجرین بین‌النهرین، تبعه عثمانی بود و به وسیله انگلیسیها در ایران مستقر گردید این پدر و فرزند بواسطه مردم‌داری و سرمایه زیاد مورد توجه ایلات و عشایر غرب بودند. اشراف مملکت اغلب گرفتاریهای مالی خود را وسیله او رفع می‌کردند و در

کرمانشاه مالک بیش از بیست روستا بود. کارهای صرافی و تنزیل نیز داشت. خانواده‌های پالیزی و دهبان کرمانشاه از اعقاب او هستند. پس صورت وکیل‌الدوله انگلیس بود نه عثمانی.

صفحه ۶۴، سطر ۲۲، جلد دوم: مرا کنج تازی و قرص جونی - به از مرزبانی و کیخسروی بکلی مغلو و کنج (کنج)، تازی (غاری)، قرص (قرص)، جونی (جوی) باید نوشته شود و ضبط صحیح شعر اینست: مرا کنج غاری و قرص جوی به از مرزبانی و کیخسروی

صفحه ۷۳، سطر هشتم، جلد دوم: سادات نیزه باز شوشتری. این اصطلاح در غرب و جنوب ایران مرسوم و نیزه باز سمج و حیل‌گر است. به کسی که با کلاشی پول بدست آورد، نیزه باز گفته می‌شود.

صفحه ۷۴، سطر یازدهم جلد دوم: «امارات را کردن بزنی» اشتباه است و بایستی نوشته شود «آغاوات را کردن بزنی». اصطلاح آغاوات مخصوص شوشتر و دزفول است و مالکان و اشراف و سادات صاحب نفوذ این دو شهر را آغاوات یا آقاوات می‌گفتند. مثلاً کلانتری‌های شوشتر - مستوفی‌های دزفول و سادات قطب و مرعشی‌ها آقاوات بودند. منشأ سروصدا و جنگ حیدری و نعمتی این دو شهر مربوط به رقابت و کشمکشهای آقاوات با یکدیگر بود.

صفحه ۸۳، سطر پنجم جلد دوم: «از راه دستان آمده» اشتباه و بستان صحیح است.

صفحه ۹۸، سطر یازدهم جلد دوم: «از وقوع دزدی در پوست افس» غرض دزدی پستخانه بود که موجب مکاتبات و کشمکشی بین والی و کنسولگری در بوشهر شده بود.

صفحه ۱۱۲، سطر ششم جلد اول: غرض از میرزا اسدالله‌خان متن اسناد، میرزا اسدالله‌خان کلانتر شوشتر می‌باشد که از آغاوات آن شهر و اغلب اوقات کلانتر شهر بود. اسدالله‌خان مالک و متنفذ بود ولی در آخر عمر بیشتر ثروت خود را به خاطر دوستگی حیدری و نعمتی به باد داد. خانه مرتب زیبایی داشت و کلانتریهای شوشتر از بنی‌اعمام و نواده‌های او هستند و تا ۱۰ سال پیش نیز کلانترها سرمدار قسمتی از «حیدری‌نعمتی» شوشتر بودند. نعمت‌خانه بعهدۀ کلانتریها و حیدرخانه بعهدۀ سادات مرعشی بود.

صفحه ۱۱۳، سطر هشتم جلد اول: «شیخ محمد پسر حاج شیخ جعفر و او را واسطه کردند که شش هزار تومان پیشکش می‌دهیم و تمسک مالیات را هم اجماعاً به ضمانت می‌دهیم که شیخ عبدالله را حاکم و شیخ جعفرخان را احضار کند». غرض از شیخ محمد پسر حاجی شیخ جعفر روحانی شوشتری است. شیخ جعفر از اجله علماء عصر بود و در تهران ناصرالدین‌شاه از وی دیدن کرد. در نجف ساکن و مرجع تقلید بود. پس از بازگشت از مشهد که عازم نجف اشرف بود در کرند غرب درگذشت. تصادفاً در

همان روز خسوفی اتفاق افتاد، عامه مردم این خسوف را ناشی از فوت او می‌دانستند. نواده فاضل و بزرگوارش علامه شیخ دانشمند منزوی ساکن شوشتر است و تألیفاتی در علم رجال دارد، اما شیخ جعفرخان حاکم فلاحیه و رقیب شیخ عبدالله بود و شیوخ فلاحیه با او مخالفت داشتند.

صفحه ۱۲۳، سطر ششم جلد اول، شهر بندبیری غلط و بندقیری صحیح است.
صفحه ۱۲۷، سطر دوازدهم جلد دوم: جمله «خیالش رنگی ندارد» غلط و صحیح آن «حنایش رنگی ندارد» اصطلاحی است به معنی نفوذی ندارد یا محبوبینی ندارد.
صفحه ۱۳۲، سطر دوم جلد اول: حاجی علی‌خان اشتباه و حاجی عالیخان صحیح است. حاجی عالیخان رئیس طایفه سگوند مردی سیاستمدار و با وجود بیسوادی در لرستان به وزارت والی (ناظم خلوت) رسید و حاج وزیر لقب داشت. مردی باهوش و فرزندان بسیار داشت. بیست و چهار پسر او در لرستان شهرت دارند. اعتلای طایفه سگوند در دوره ریاست او بود. مهر علی‌خان که نظام السلطنه در یادداشتها زیاد از او و اتحادش با سید مهدی حسنونند صحبت می‌دارد، فرمانده فوج سگوند و تا درجه سرتیپی قشون ناصری نیز رسید، پسر او بود.

عالی در لرستان و کرمانشاه زیاد بکار برده می‌شود و در اصل مأخوذ از نام عالی قلندر یکی از بزرگان اهل حق می‌باشد که در کوه‌گیری لرستان او را کشتند.

صفحه ۱۳۹، سطر هشتم جلد دوم: «چنین خبری بشنوند و به يك بساده دیوانه شوند»، «يك باده» اشتباه و «يك باره» صحیح است.

صفحه ۱۳۹، سطر سوم جلد دوم: «آنها پس از اسیدان از خاکپای همایونی»، «اسیدان» غلط و «استیدان» بمعنی کسب اجازه صحیح است.

صفحه ۱۴۰، سطر دوم، جلد دوم: «بعد از اینکه از گره کردند حاج ایلخانی مایوس شد»، اصطلاحی است بمعنی امید و آرزوی چیزی را از کسی داشتن، یعنی پس از اینکه با تحریک حاج ایلخانی به آرزویش نرسید.

صفحه ۱۴۲، سطر ششم جلد اول: «چند عمارت در طرف مغرب و يك فرسخی بندر تجارتنی عیوضی ساختند»، عیوض (که اوز هم نوشته می‌شود) از مناطق لار است و اغلب کسبه و بازرگانان بندرعباس در حال حاضر عیوضی هستند. در بندر عباس محله‌ای پرجمعیت نیز بنام محله عوضی‌ها وجود دارد.

صفحه ۱۴۹ جلد دوم در پاورقی‌های ۳۰-۳۱-۳۲ با استفاده از فرهنگ قدیمی جغرافیایی شهرستانهای نیریز - اصطهبانات - بزازجان را بخش نوشته‌اند در صورتی که سالیان درازی است که هر سه منطقه شهرستان شده است.

صفحه ۱۷۲ جلد دوم ذیل کلمه دولت‌آباد در پاورقی نوشته‌اند که معلوم نیست دولت‌آباد قم یا دولت‌آباد ملایر است. تصادفاً مطلب خیلی واضح است، مگر شاهزاده سیف‌الدوله ملایر بوده است نه دولت‌آباد قم و طبق نامه جمعه ۲۸، صفحه ۱۷۱ در منزل شاهزاده مهمن بوده و می‌بایستی از آنجا حرکت کند، ضمناً پیک پست روز پنجشنبه بروچرد فقط تا ملایر می‌توانست یک‌روزه نامه را برساند و جمعه به دست

نظام السلطنه رسیده باشد. از دولت آباد قم تا بروجرد چند منزل است نه يك منزل و توقف نظام السلطنه در آنجا هم موردی نداشته است. شاهزاده سیف الدوله مالك عمده ملایر بود که قسمت زیادی از املاك خود را وقف و پارك معروف سیف الدوله از آن جمله می باشد و سایر موقوفات او هنوز وجود دارند.

صفحه ۱۷۲، جلد دوم، پاورقی، سامن را دهستان نوشته اند در صورتیکه بخشی عمده و معروف و خود سامن مرکز بخش است.

صفحه ۱۷۳ جلد دوم، بند ۸ پاورقی: «بهاروند از ایلات کرد از تیره های دیرکوند». این برداشت غلط ناشی از یادداشت های همان فیلد است و گونه بهاروند به کردستان ارتباط ندارد. تیره ای است در لرستان و حتی زبانشان هم لکی نیست و کمترین شباهتی به اکراد ندارند.

صفحه ۱۷۳، سطر دهم جلد دوم: پسر حاجی غلط و میر حاجی صحیح است، پسر نامدار نیز اشتباه و میر نامدار صحیح است. این کلمه اغلب در جلوی نام افراد طایفه میر اضافه می شود مانند میر احمد - میر حسین - میر هاشم - میر نامدار.

صفحه ۱۷۳، سطر چهاردهم جلد دوم «سگوند های فاضل خانی» طایفه خاصی نیست و غرض سگوند های رحیم خانی ساکن گرمسیر است که در زمان نظام السلطنه ایلخانی آنها مردی بنام فاضل بود.

صفحه ۱۷۴، سطر اول جلد دوم: شوادان زیر زمین های است عمیق در شوشتر و دزفول که در تابستان پناهگاهی مناسب بودند. نظر به اینکه شوشتر بر روی صخره سنگ بزرگی قرار گرفته است، تمام زیر زمینها در سنگ کنده شده و خیلی پرخرج بوده است.

صفحه ۱۷۵، پاورقی جلد دوم: شهرستان الیگودرز را که از ۲۵ سال پیش از بخش به شهرستان تبدیل شده است، بخشی از شهرستان بروجرد نوشته اند.

صفحه ۱۷۶ پاورقی جلد دوم: «بیراتوند یکی از ایلات کرد پیشکوه دارای دو شعبه مال احمد و مال اسد. توضیح کاملاً اشتباه می باشد. بیرانونه از طوایف لر و شعبات و تیره های نیز مفصل و نیاز به توضیح بسیار دارد.

صفحه ۱۸۰، سطر دهم جلد اول، «حالا نافخ ناری و ساکن داری ندارد، یعنی کسی که حالا اجاق خانه اش را روشن یا در آن ساکن گردد وجود ندارد. کنایه از غیر مسکون بودن است. آتش اجاق را روشن نگاه داشتن بمعنی دایر بودن خانه و ملك است و کسی که اولاد ندارد و یا فرزندانش لایق نیستند اجاق کور گفته می شود.

صفحه ۱۸۱، سطر چهارم جلد اول، ذیل آذوقه - تمشك اشتباه و چمشك صحیح است، چمشك نام قریه ای در میانکوه لرستان می باشد. مسخبرالدوله برای حفظ راه خوزستان - لرستان و جلوگیری از قطع سیم تلگراف در آنجا ساختمانی نسبتاً کوچک ساخته بود. رویهم رفته با همه مخارجی که دولت تحمل کرده بود، از این راه بواسطه اغتشاشات لرستان کمتر استفاده شد. ضمناً قبر علی بیگ - سرکل برنجزار (مندرج در این صفحه) از روستاها و منازل بین راه چمشك تا قلعه رزه می باشد. کیلان نیز نام

کوهی است در لرستان جنوبی.

صفحه ۱۸۱، سطر پانزدهم جلد دوم: «رودخانه زالی»، نام رودخانه زال می باشد نه زالی. ضمناً توضیح پاورقی که آنرا دهی از دهستان میربیگک نوشته اند بکلی اشتباه است رودخانه زال بر سر راه تهران خوزستان و با دلفان در حدود ۳۰۰ کیلومتر فاصله دارند.

صفحه ۱۸۱، پاورقی جلد دوم: در مورد جهان آباد تردید کرده اند که مقصود از این کلمه کدام جهان آباد در لرستان است. مخبرالدوله فقط يك جهان آباد را در تصرف داشت و آنهم جهان آباد بروجرد است. این ده در سال ۱۳۱۴ وسیله بیرانوندها غارت و حتی قسمتی از اموال مخبرالدوله نیز به یغما رفت. در دوره مظفرالدین شاه مخبرالدوله وزیری مورد توجه بود و توصیه نظام السلطنه به رضاقلی خان ناظر بر این مسأله بوده است که غرامت مخبرالدوله را وصول کند. جهان آباد سگوند و چگنی از حوزه بیرانوند و مالکیت مخبرالدوله خارج بوده اند.

صفحه ۱۸۳، سطر ۲۱، حرف «واو» در بین کلمات برادر و زن حذف شده است، صحیح جمله چنین است که «تمام ایل و طایفه و پسر و برادر و زن خود را هم می دهند که ده تا قاطر یا پانصد گوسفند ببرند».

صفحه ۱۸۴ جلد دوم، در این صفحه و بسیاری از صفحات نام های قاسم خان - نظر علی خان - سید مهدی خان ذکر شده است. از این سه نفر سید مهدی خان رئیس طوایف سلسله و از تیره حسونند بود. قاسم خان از اولاد امیر غضنفر و حکومت طرهان و ریاست فوج امرائی را داشت. نظر علی خان پسر برخوردار خان ابن توشمال از اولاد امیر غضنفر عموزاده قاسم و برادر تحریک خود نظام السلطنه سرانجام قاسم را از پای درآورد. سید مهدی خان طرفدار قاسم و مخالف نظر علی خان بود و تا پایان سلطنت قاجار نیز کشمکش بین آنها ادامه داشت.

صفحه ۱۸۴، سطر شانزدهم جلد دوم: غرض از سید رضاخان میرزارضای فراهانی جد خانواده های میرآقائی ستوده لرستان می باشد که در اول سلطنت ناصرالدین شاه از اراک به لرستان مهاجرت کرده و بعداً چند خانوار فراهانی را هم با خود به خرم آباد آورد که بازمانده آنها خانواده های مؤمنی - میرآقائی - سراجی و غیره... می باشند.

در همین صفحه سید مهدی اشتباه و سید مهدی درست است. کلمه سید در لرستان و کرمانشاه معنی سید یا آقای لغت عرب را ندارد و معنی شکار شده یا خاطر - خواه دارد.

صفحه ۱۸۴، پاورقی سوم جلد دوم: با استفاده از فرهنگ جغرافیائی نوشته اند صیمره نام محلی است در لرستان. صیمره سالهاست بنام شهرستان دره شهر از نظر تقسیمات سیاسی جزء استان ایلام محسوب می شود. نقطه ای است حاصلخیز و پر آب و خودش بخشهایی دارد. در سال ۱۳۱۴ نظر علی خان امرائی بر صیمره شمالی یا رودبار فعلی تسلط داشت و دره شهر وسیله والی پشتکوه اداره می شد.

صفحة ۱۸۵، پاورقی جلد دوم: نوشته‌اند سگوند نام یکی از طوایف ایل پشتکوه از ایلات کرد و نیز نام یکی از دهستانهای بخش زاغه شهرستان خرم‌آباد. اولاً در ایران ایلی بنام پشتکوه نداریم و پشتکوه نام استان فعلی ایلام است، ثانیاً مگوندها ساکن پیشکوه یا استان فعلی لرستان هستند و گروهی نیز در میان آب دزفول و به سگوندهای رحیم خانی مشهورند. دهستان سگوند نیز مرکز تجمع سگوندهای می باشد. در اغتشاشات لرستان گاهی هنگام قشلاق به صیمره می‌رفتند.

صفحة ۱۸۷، بند ۳ پاورقی جلد دوم (بالاقریه قبيله‌ای است). بالاقریه نیست و بالاگریوه می‌باشد، یعنی بالای گردنه. فیلد کلمه را درست ضبط کرده و آقای عبدالله فریار مترجم کتاب گریوه را به قریه برگردانده‌اند.

صفحة ۱۸۸ پاورقی جلد دوم: آب‌سرد یا آب‌سرد را نام یکی از دهستانهای چقلوندی نوشته‌اند ولی غرض در نامه حسینقلی‌خان آب سرد میانکوه لرستان است و ارتباطی به چقلوندی ندارد. محمد علی‌خان از رؤسای جودکسی و میرحاجی رئیس میرهای میانکوه پدر میر عباس هاشمی و اعقاب او در میرآباد اول تنگه فنی ساکن هستند و محل عبور آنان و طایفه‌هایشان آب سرد بوده است. برنج‌زار و سرکل نیز از نقاط میانکوه و مسیر کوچ دیرکوندها بوده است.

صفحة ۱۸۸، توضیح شماره ۴۵ پاورقی جلد دوم: «چگنی یا چیگنی نام یکی از طوایف بالاقریه پشتکوه لرستان»، چگنی یکی از بخشهای لرستان در غرب خرم‌آباد و تیره‌های چگنی در آن سکونت دارند. چگنی جزء بالاگریوه نیست. یکی از بزرگترین طوایف لرستان بود که اینک تعداد زیادی از مهاجران آن طایفه در قزوین و رودبار و ورامین ساکنند. محل ظهور اولیه اهل حق چگنی بود و کوه یافته از نظر نام یکی از دعاة آنهاست که در آن دفن شده است. سادات خشین که بازماندگان شاه خوشین خدای اول این قوم است هنوز در چگنی ساکنند، ولی مذهب سابق را ترك گفته‌اند و به حیات الغیبی معروفند.

صفحة ۱۸۹، پاورقی شماره ۴۹ جلد دوم: ابوقداره اشتباه و ابوقداره صحیح است، این لقب مخصوص حسینقلی‌خان صارم السلطنه والی پشتکوه و از طرف اعراب بنی‌لام است که والی گوش و بینی آنها را با قداره بریده بود. فرزندان او که چند خانوارشان در هلیلان و تعدادی در کرمانشاه و گروهی در عراق ساکنند، این لقب را نام فامیلی انتخاب کرده‌اند و فقط چند خانوار از آنها لقب علوی دارند. بهر صورت چون آلت تشبیه تیره‌های متجاوز عرب قداره بوده است، ابوقداره لقب گرفت. در پایان دوره ناصری فرمان ابوقداره والی پشتکوه برایش صادر شد.

صفحة ۱۹۰، سطر نهم جلد اول ذیل عنوان حسینقلی‌خان در لرستان: «خوانین لرستان که از این موقع تجدهد سلطنت شیر به پستان آورده بودند»، شیر به پستان آوردن يك اصطلاح قدیمی روستایی است. معمولاً چارپایان بعد از فصل زمستان که پایان سختی‌ها می‌باشد، در بهار وارد دوره راحتی و علوفه و مرتع کافی می‌شوند و برخلاف فصل سرما که فاقد شیر بودند، پستانهایشان پر شیر می‌شود. وقتی هم کسی پس از

يك دوره سختی آزاد و راحت و نیرومند می‌شود، می‌گویند شیر به پستانش آمده، یعنی قوی شده است. در تعویض و یا مردن شاه و تغییر حکومت نیز معمولاً سختی‌گیری‌های دولت تمام می‌شد و عشایر تقویت می‌شدند. نظیر این اصطلاح «خبر بهار و شتر خار» است.

صفحه ۱۹۱، پاورقی جلد دوم، طرهان را نام قبیله‌ای ذکر کرده‌اند در صورتی که طرهان نام منطقه‌ای می‌باشد و قبیله‌ای به این نام نبوده و نیست.

صفحه ۱۹۱، سطر ششم پیوست دوم: «رعایای هیلانی را تمام غارت کرده»، هیلانی غلط و هلیلانی که درست است منسوب به بخش هلیلان است که والی آنرا خریده بود و خوانین طرهان بر سر این قسمت با او اختلاف داشتند و اغلب آنرا غارت می‌کردند. والی تا پس از انقراض قاجار گرفتار مسأله هلیلان بود. این دهستان وسیع که روستاهای فراوان داشت به اضافه شیروان و چرداول و زردلان سهم علی‌رضاخان شهاب‌الدوله بود. سهم پسر دیگرش غلامرضاخان مهران - دهلران - ایلام

صفحه ۱۹۲، توضیح ۵۳ جلد دوم - تنگه رباط نام دهی نیست و گرچه دو ده بنام رباط بالا و پائین وجود دارد. تنگه رباط معبری است که طوایف سلسله و دلفان بایستی از آن عبور کنند و حکام معمولاً برای گرفتن مالیات این تنگه را که تنها راه عبور ایل بسوی گرمسیر بود می‌بستند. در لرستان دو تنگه معتبر برای خروج ایلات از بیلاق به قشلاق وجود داشت. تنگه رباط - تنگه زاهدشیر، گاهی اخطراراً از تنگه ازنا نیز استفاده می‌شد ولی راهی نامناسب و نسبتاً سخت بود.

صفحه ۱۹۴، پاورقی جلد دوم در مورد: «دو ثلث آنها از تنگ ازنا و درختیان خواهند گذشت»، توضیح داده شده ازنا دهی از دهستان کافه بخش دورود شهرستان بروجرد. ازنا در حال حاضر بخش بزرگی است و جزء شهرستان الیگودرز است و ازنا که محل عبور طوایف بوده است، ازنا می‌سکوند و ارتباطی به بروجرد و الیگودرز ندارد، ضمناً درختیان نیز «رذیلان» است.

صفحه ۲۰۰ جلد اول خواجه تیمور رئیس ایل خواجه‌وند الیگودرز و در زمان نظام‌السلطنه به واسطه ندادن مالیات دائماً تحت تعقیب بود و سعد الملك در نامه‌اش به رضاقلی‌خان از اینکه به خاطر خواجه تیمور ۴۰۰۰ فشنگ هدر رفته و دو قبضه تفنگ کم شده است، وی را سرزنش می‌کند. رؤسای خواجه‌وند خوانین فرخی بودند طایفه آنها عبدالوند گفته می‌شود.

صفحه ۲۲۸ سطر یازدهم: «قاطرها و مهدی اسدالله مراجعت کردند»، یعنی شخصی که مأمور خرید گندم برای نظام‌السلطنه ازبازا بوده است، در پیوست دوم سطر اول مهدی‌امرالله نوشته شده است این دو اسم متعلق به یک نفر هستند باید در متن اصلی دقت شود که این مشهدی اسدالله یا مشهدی امرالله و یا مهدی... کدام صحیح است. بهر حال در یک صفحه یک اسم به دو شکل نوشته شده است.

صفحه ۲۴۰، سطر سوم جلد دوم: «جانب» را از ابتلای تهران باید خلاص کرد، اشتباه و «جانت» صحیح است.

- صفحه ۲۶۴، سطر چهارم جلد دوم: «فتح عزیمت مکه معظمه»، فتح اشتباه و فسخ صحیح است.
- صفحه ۳۶۴، سطر سیزدهم جلد دوم: جمله «من هم اسب محمد آقائی را آن روز تقدیم کرده» غلط ضبط شده و دوباره بایستی متن اصلی را مقابله کرد جمله مغشوش است.
- صفحه ۲۶۶، سه سطر به آخر صفحه مانده: «حاجی رئیس» غرض حاجی رئیس پیشکار خزعل است که کارهای مرکزی او را انجام می‌داد و اغلب مأموران مرکزی را به طرف او تطمیع می‌کرد.
- صفحه ۲۸۱، پاورقی جلد دوم: بندر معشور (ماهشهر فعلی) را یکی از قراء دهستان هویزه نوشته‌اند. اولاً بندر ماهشهر شهرستان است. ثانیاً هیچگاه جزء هویزه نبوده است زیرا صرفنظر از آنکه اهواز و دشت میشان و رامهرمز در این فاصله قرار دارند، ماهشهر در کناره خلیج فارس و هویزه در مرز خاکی ایران و عراق و نزدیک به هورالعظیم است. در زمان مولا مطلب اخذ مالیات در مدتی کوتاه بمبده مشعشعیان هویزه بود.
- صفحه ۲۸۹، یادداشتهای مربوط به حسام السلطنه سطر سوم از باقرخان چگنی غرض سرهنگ باقرخان طولابی رئیس و فرمانده فوج طولابی (چگنی) بوده است. طولابی از تیره‌های چگنی و سالها ریاست آنها داشتند، اهتقاب باقرخان در حال حاضر ساکن خرم‌آباد و به باقری طولابی معروفند. نظام السلطنه دوم نیز با طولابیها رابطه مناسبی داشت و برای انتقام گرفتن از بیرانوندها که حاضر به تمکین از او نبودند، سران طولابی را وادار کرد حبیب‌الله خان دیوان بیگی خرم‌آباد را که مهمان آنها شده بود، ترور کردند. بهمین جهت سالها از خرم‌آباد فراری و جزء سواران نظام السلطنه به خارج از کشور (در حکومت ملی موقت) رفتند.
- صفحه ۲۹۸، پیوست سطر سوم جلد دوم: پست چنابه در پاورقی نوشته است که غرض گناوه از بخشهای بوشهر است. مسلماً این نظریه اشتباه است زیرا حاجی صدرالدوله در سبزواری بوده است و ارتباطی بین خراسان و بوشهر نیست. در سفرنامه خراسان حکیم‌الملک چناباد ضبط شده است.
- صفحه ۲۹۹، سطر اول «تملقاتی می‌گوید که در قوه مرحوم حاج قوام‌الملک شود». کلمه شود اشتباه و نبود صحیح است.
- صفحه ۳۰۰، سطر شانزدهم: «علی عسکری بیگ مدیر گاریها»، غرض عسکر گاریچی کنتراتیچی گاریهای مسافرتی راه قم تهران است که مورد انتقاد مردم بود و همیشه از اجحاف او شکایت داشتند. او دانی مرحوم محمود محمود نویسنده دانشمند کتاب مشهور تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس بود.
- صفحه ۳۰۴، سطر یازدهم: «شالی که برای من فرستاده بودید، رد هدیه خلافت است». «خلافت» اشتباه و «خلاف» صحیح است.
- صفحه ۳۰۷، دو بیت شعر آخر صفحه: «بسی دولت که آید سر گذرگاه»،

کلمه «سر» اشتباه و «بر» صحیح است.

صفحه ۳۱۳، سطر بیست و یکم: «از عباسی سوار جهاز پرس پلیس شدیم، در مدت یکساعت و نیم رفتیم جزیره خارک». فاصله خارک تا بندرعباس حتی در این زمان نیز با کشتی‌های تندرو حداقل به وقتی چهار برابر ذکر شده نیاز دارد و قطعاً در متن نامه نظام السلطنه (لارک) است نه خارک.

صفحه ۳۱۵ دو سطر به آخر مانده: «قصه لیلی و مجنون و غصه مجنون، عشق تو منسوخ کرد»، تصور می‌کنم بقیه شعر که «عهد و وفاراه باشد حذف شده است. صفحه ۳۴۹، سطر ششم «من همان پوش والا حق خودم»، «و آلاچیق» درست است.

صفحه ۴۲۶، سطر سیزدهم: «جناب سهام السلطنه رنگی داشته باشد»، کلمه جناب اشتباه و «حنای» صحیح است.

صفحه ۴۲۸، سطر بیستم: «اگر حنائی که از این بهتر باشد دارید»، کلمه حنائی غلط و خیالی صحیح است.

صفحه ۴۵۲، سطر هفتم: غرض از جمله «دیگر نظر امرائی است» اینست که مسأله دیگر نظر علی‌خان امرائی می‌باشد. نظر علی‌خان در زبان محلی نطه گفته می‌شد. مفیث السلطنه از نظر تحقیر نظر علی‌خان خان را نظر نوشته است، زیرا نظر علی‌خان خود را والی پیشکوه می‌خواند و از نظام السلطنه دوم تمکین نمی‌کرد و حتی وادار کرد که اردوی او را محاصره کردند.

صفحه ۴۷۰، پیوست دوم، سطر دوازدهم جلد دوم: «این معدنهای عرض» اشتباه و «معدنهای غرض» صحیح است.

پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خاطرات و اسناد مستشارالدوله

جلد دوم: اسناد مشروطیت

به کوشش ایرج افشار

از انتشارات فردوسی - ۴۱۶ صفحه - ۵۷۰ ریال

منتشر شد